

کسری بودجه چه می‌کند؟^۱

Laurence Ball²

N. Gregory Mankiw³

مترجم: غلام علی احمدی^۴

چکیده

کسری بودجه برای دولت‌ها بحث جدی است؛ زیرا کسری بودجه مشکلات زیادی را فراوری سیاست‌گذاران اقتصادی و دولت‌مردان قرار داده است. کسری بودجه، پس‌انداز ملی را کاهش داده و در مجموع پس‌انداز عمومی را به سمت منفی شدن می‌کشاند. افزون بر آن، کسری بودجه باعث کاهش پس‌انداز ملی، کاهش صادرات و سرمایه‌گذاری می‌شود. همچنین منجر به تغییر قیمت عوامل تولید و نرخ سود نیز می‌گردد. بنابراین، کسری بودجه عاملی در دسرساز برای سیاست‌مداران و نظریه‌پردازان اقتصادی است؛ لذا قرار گرفتن در چنین وضعیتی باعث می‌شود که تلاش بیشتر در جهت به حداقل رساندن پیامدهای منفی ناشی از آن صورت گیرد. هرچند دست‌یابی به یک سیاست جامع که منجر به گذار از چالش‌های ناشی از کسری بودجه شود، کاری بسیار دشوار و دقیقی است.

واژگان کلیدی: اقتصاد، بودجه، کسری بودجه، توسعه، اثرات مستقیم.

1. What Do Budget Deficits Do?

۲. لارنس ام. بال (۱۹۵۹) اقتصاددان آمریکایی، استاد و رئیس بخش اقتصاد در دانشکده هنر و علوم دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور مریلند است. او متخصص در زمینه اقتصاد کلان است.
۳. نیکلاس گرگوری منکیو (۱۹۵۸) اقتصاددان آمریکایی است که در حال حاضر استاد اقتصاد رابرت ام. برن در دانشگاه هاروارد است. منکیو در محافل دانشگاهی بیشتر به دلیل کارش در زمینه اقتصاد نیوکینزی معروف است.
۴. گروه اقتصاد، مؤسسه علوم انسانی، جامعة المصطفی (ص) العالمية، کابل، افغانستان.

مقدمه

بعد از دهه گذشته، هیچ سیاست اقتصادی که از اثرات کسری بودجه دولت، بحث کند؛ منتشر نشد. سیاست‌مداران با ایدئولوژی‌های مختلف بر خطرناک بودن کاهش بودجه برای آینده ایالات متحده و سایر اقتصادهای مهم استدلال می‌کنند. هرچند کار علم اقتصاد فراتر از این مصالح است که نگاه بسیاری از اقتصاددانان را به خطرناک بودن کسری بودجه معطوف داشته است. اقتصاددانان و سیاستمداران به دلایل مختلف، کسری را خطرناک توصیف کردند و تقریباً تمام واحدهای اقتصادی، در مورد کسری پرسش‌های قابل توجهی دارند: آیا کسری بودجه باعث کاهش رشد اقتصادی می‌شود؟ نگرانی از یک بحران مالی ایجاد می‌کند؟ آیا کسری منجر به ایجاد برنده و بازنده می‌شود؟ اگر می‌شود چه کسانی هستند؟ کسری دارای چه اثرات بزرگ خواهد بود؟

پاسخگویی به پرسش‌های مطرح، مستلزم بحث در چند بخش می‌باشد. بخش اول: لزوم ارائه یک تحلیل مثبت از اثرات کسری بودجه روی متغیرهای کلان اقتصاد از قبیل GDP¹، نرخ‌های مبادله و دستمزدهای واقعی است. به عنوان مثال، تحلیل‌های مرتبط با این بخش، مرهون تفکر رایج در بیشتر کتاب‌های درسی دوره لیسانس است. در نگاه ما تفکر رایج در این فضا تقریباً در مسیر درست خود قرار دارد. بعد از تشریح اثرات کیفی کسری‌ها، در بخش دوم به اثرات کمی کسری‌های اخیر ایالات متحده می‌پردازیم به‌طور معمول در علم اقتصاد، یک تنوری نمونه به برآورد دقیق اندازه‌های اثرات می‌پردازد، اما برخی برآورد ساده باعث روشنی سایر مقادیر پیچیده می‌شود. بخش سوم به بررسی و تحلیل کسری‌ها مبنی بر عامل توزیع مجدد و اقتصاد رفاه می‌پردازد.

برخی مردم به خاطر کسری، ضرر و برخی دیگر سود می‌کنند. این ممکن است توجیه‌گر دیدگاه اقتصادی باشد که کسری را در هر حال نامطلوب می‌بیند اما انجام آن آنگونه که برخی ممکن است فکر کنند آسان نیست. بخش چهارم، متوجه این پرسش است که کسری چگونه انجام می‌گیرد؟ و در آینده چگونه خواهد بود؟ تمرکز ما روی این احتمال است که ادامه کسری بالا در یک کشور آغازگر ضربه سخت و مخرب روی تقاضا برای دارایی داخلی

1. Gross Domestic Product

خواهد بود. هر دو احتمال ناشی از یک اتفاق و اثرات آن بسیار بی‌ثبات‌کننده هستند، اما خطر یک کاهش شدید نرخ بهره ممکن است زمینه‌ساز کاهش کسری بودجه شود.

کسری بودجه و اقتصاد

دو کشور همسان و همانند را در نظر بگیرید و در ابتدا هر دو از بودجه متوازن برخوردارند اما یک‌باره بدون دلیل موجه، یک کشور به‌طور پیوسته کسری بودجه ناشی از افزایش مخارج دولت یا کاهش مالیات را آغاز می‌کند درحالی‌که کشور دیگر بودجه متوازن خود را حفظ کرده است. چگونه این دو اقتصاد متفاوت، توسعه و تکامل خواهد یافت؟ به‌طور خاص، کسری بودجه متغیرهای اصلی اقتصاد از قبیل GDP، سرمایه‌گذاری، صادرات خالص، دستمزدها، نرخ‌های بهره و نرخ‌های مبادله را چگونه متأثر می‌سازد؟

اثرات مستقیم کسری بودجه

کسری بودجه دارای چندین اثر است، اما تمام آن‌ها تنها از یک اثر اصلی تبعیت می‌کند: کسری‌ها، پس‌انداز ملی را کاهش می‌دهد. پس‌انداز ملی از جمع پس‌اندازهای خصوصی (بعد از مالیات، درآمدی که خانوارها به‌جای مصرف پس‌انداز می‌کنند) و پس‌انداز عمومی (مالیات عایدی که دولت به‌جای مخارجشان پس‌انداز می‌کند) تشکیل می‌شود. در صورت اجرایی شدن یک کسری بودجه از سوی دولت، پس‌انداز عمومی منفی است و کاهش پس‌انداز ملی کوچک‌تر از پس‌انداز خصوصی می‌باشد. اثر یک کسری بودجه روی پس‌انداز ملی به‌احتمال خیلی زیاد کمتر از یک‌به‌یک است، کاهش در پس‌انداز عمومی تا حدودی نتیجه تعدیل افزایش در پس‌انداز خصوصی است. برای مثال، به یک دلار کاهش مالیات توجه کنید که باعث کاهش پس‌انداز عمومی به مقدار یک دلار می‌شود و از سوی دیگر، منجر به افزایش یک دلار درآمد خانوار می‌گردد. این مثال شبیه به این است که خانوارها بخشی از ثروت غیرمترقبه و بادآورده را خرج و بخشی را نیز پس‌انداز می‌کنند که بیانگر سقوط پس‌انداز ملی است اما به میزان کمتر از سقوط در پس‌انداز عمومی. اثر کاهش پس‌انداز ملی روی اقتصاد چگونه است؟

جواب را می‌توان خیلی آسان با توجه به برخی اصول حسابداری بیان کرد. Y بیانگر

تولید ناخالص داخلی، T مالیات، C مصرف و G مخارج دولت است، پس انداز خصوصی $(Y - T - C)$ و پس انداز عمومی $T - G$ است. حاصل جمع این‌ها (پس انداز خصوصی و عمومی) پس انداز ملی است، $S: (S = Y - C - G)$.

پس انداز ملی، درآمد جاری است که بی‌درنگ در مصرف مالی توسط خانوارها یا مخارج توسط دولت به کار گرفته نمی‌شود. دومین اصول قطعی حسابداری، دسته‌بندی GDP بر اساس عناوین چهارگانه مخارج است $(Y = C + I + G + NX)$. حاصل جانشین کردن این جمله برای Y در معادله قبلی، پس انداز ملی می‌شود.

معادله ساده $(S = I + NX)$ اثرات کسری بودجه را روشن می‌سازد. این معادله بیانگر پس انداز ملی است که از جمع سرمایه‌گذاری و خالص صادرات به دست می‌آید. با کاهش شدن پس انداز ملی توسط کسری بودجه، بایستی سرمایه‌گذاری یا خالص صادرات یا هر دو کاهش یابد. مجموع کاهش در سرمایه‌گذاری و خالص صادرات در واقع کاهش در پس انداز ملی خواهد بود. اثر مستقیم دیگری کسری بودجه، ایجاد یک جریان دارایی در بیرون است. این حقیقت از برابری حساب جاری و حساب سرمایه پیروی می‌کند. زمانی که واردات یک کشور بیش از صادرات آن باشد؛ به جای ترک دارایی‌های بازده، کالاهای مازاد و خدمات رایگان نمی‌تواند دریافت نماید. در ابتدا این دارایی‌ها ممکن است پول محلی باشد اما خارجی‌ها سریعاً این پول را در جهت خرید اوراق بهادار، دارایی خالص یا ساختمان و املاک شرکت یا دولت، به کار می‌گیرند.

در هر صورت، هنگام کسری بودجه، یک کشور به واردکننده خالص کالاها و خدمات و همچنین به صادرکننده خالص دارایی تبدیل می‌شود. در ابتدا، برخی از این قراردادها ممکن است عجیب ظاهر شود اما دادوستد شرکت‌ها سطح سرمایه‌گذاری در اقتصاد را انتخاب و مصرف‌کنندگان داخلی و خارجی خالص صادرات را برمی‌گزینند. این تصمیمات ممکن است مستقل از تصمیمات سیاسی که منجر به کسری بودجه شده است به نظر برسد. اگر دولت در اجرای یک کسری تصمیم بگیرد، چه نیرویی باعث می‌شود که شرکت‌ها کمترین سرمایه‌گذاری و خارجی‌ها کمتر از تولیدات داخلی خریداری نمایند؟

تغییرات در نرخ‌های بهره و مبادله پاسخ پرسش فوق است. نرخ‌های بهره در بازار وام

تعیین می‌شود نه از طریق قرض دادن پس اندازکنندگان به خانوارها و شرکت‌هایی که تقاضای وجوه به‌منظور سرمایه‌گذاری می‌کنند. یک کاهش در پس انداز ملی، عرضه وام‌های آماده به وام‌گیرندگان خصوصی را کاهش می‌دهد و در نتیجه منجر به افزایش نرخ بهره و کاهشی شدن سرمایه‌گذاری از سوی خانوارها و شرکت‌ها می‌شود. بالا بودن نرخ‌های بهره همچنین جریان سرمایه را در تمام مرزهای ملی تحت تأثیر قرار می‌دهد. زمانی که دارایی‌های داخلی دارای بازدهی بالا باشد، مردم بیشتر جذب سرمایه‌گذاری در داخل و خارج می‌شوند. افزایش تقاضا برای دارایی داخلی بازار ارز را متأثر می‌سازد: اگر یک خارجی بخواهد یک ورق قرضه داخلی خریداری کند، ابتدا بایستی پول داخلی تهیه کند. بنابراین، یک افزایش در نرخ بهره، به دلیل افزایش قیمت پول، منجر به افزایش تقاضا برای پول داخلی در بازار ارز می‌شود. افزایش جریان پول، دادوستد کالاها و خدمات را نیز متأثر می‌سازد. با پول رایج نیرومند، کالاهای داخلی برای خارجی‌ها خیلی گران و کالاهای خارجی برای ساکنین داخل ارزان است. کاهش صادرات و افزایش واردات، موازنه تجارت را به طرف کسری حرکت می‌دهد. به طور خلاصه کسری بودجه دولت، پس انداز ملی، سرمایه‌گذاری، خالص صادرات را کاهش می‌دهد و در مقابل، یک جریان دارایی برای خارجی‌ها ایجاد می‌کند. این اثرات به خاطر کسری‌ها رخ می‌دهد و همچنین افزایش نرخ‌های بهره و ارزش پول رایج در بازار ارز (نیز از اثرات کسری است).

کسری بودجه در ایالات متحده آمریکا

تا اینجا، بحث در کسری بودجه به‌صورت نظری و تئوریک بود. آیا اثرات بحث شده در تجربه واقعی هم رخ می‌دهد؟ متأسفانه این پرسش، تئوری‌هایی را که ما طرح کرده بودیم رد می‌کند و شک‌اندیشان را در قدرت قانونی‌شان قانع نکرد. منع اصلی در عملیاتی ساختن آن تشخیص مشکل است؛ لذا کشورها سیاست‌های مالی را به‌عنوان تجربه تحت کنترل نمی‌توانند اجرا کنند؛ در عوض، در پاسخ به تغییر شرایط اقتصادی سیاست‌ها را به دلیل دشوار بودن دسته‌بندی اثرات کسری بودجه، تغییر می‌دهند. به‌هرحال، تجربه بیش از دوازده سال گذشته برای ایالات متحده آمریکا به‌منظور بررسی اثرات کسری سودمند بوده است.

جدول ۱، به‌طور اختصار به عرضه برخی آمارها می‌پردازد؛ درحالی‌که این داده‌ها به‌طور قطع چیزی را ثابت نمی‌کند، این جدول افزون بر توضیح تئوری‌های مرسوم تجربه ایالات متحده آمریکا، ابعاد پیچیده از احساس را نیز پیشنهاد می‌کند. بالای خط جدول (۱) بیانگر یک سیاست (تعدیل تورم) مازاد بودجه تا کسری بودجه نزدیک به دهه ۱۹۸۰ دولت آمریکا است. پس‌انداز عمومی را به‌اندازه ۲.۴٪ GDP کاهش داده است. میزان پس‌انداز خصوصی نسبت به افزایشی انتظاری، اندکی کاهش یافته است که منجر به کاهشی شدن پس‌انداز ملی در حدود ۲.۹٪ گردیده است.

جدول ۱- تجربه ایالات متحده آمریکا

متوسط به‌عنوان درصدی از GDP

تغییرات	۱۹۸۲-۹۴	۱۹۶۰-۸۱	عناوین
-۲.۴	-۱.۶	۰.۸	پس‌انداز عمومی
-۰.۴	۱۵.۷	۱۶.۱	پس‌انداز خصوصی
-۲.۹	۱۴.۰	۱۶.۹	پس‌انداز ملی
-۰.۸	۱۵.۷	۱۶.۵	سرمایه‌گذاری داخلی
-۲.۰	-۱.۷	۰.۳	خالص صادرات

منبع: اداره تجارت آمریکا و برنامه‌نویسی آمار و محاسبه^۱

کاهش در پس‌انداز ملی همراه شده بود با یک کاهش ۰.۸٪ در سرمایه‌گذاری داخلی. در نتیجه، تراز تجاری آمریکا از یک مازاد کم تا بیشتر حرکت کرد و کسری پایدار در حدود ۲٪ GDP را کاهش داد. این کسری‌های تجاری توسط فروش دارایی‌های داخلی به‌عنوان یک ضرورت مالی به وجود آمد. در سال ۱۹۸۱ سهم دارایی‌های خالص خارجی آمریکا

۱. تمام متغیرها مقدار اسمی ناخالص به‌عنوان یک در صد اسمی GDP هستند. پس‌انداز عمومی و خصوصی به خاطر اثرات تورمی تعدیل گردید: نرخ بهره روی بدهی ملی تنها به‌عنوان هزینه برای دولت و درآمد برای بخش خصوصی شمرده می‌شود. خالص صادرات در اینجا به‌عنوان پس‌انداز ملی کمتر از سرمایه‌گذاری داخلی شمرده می‌شود؛ بنابراین (خالص صادرات) شامل خالص درآمد از صاحبان عوامل تولید داخلی به کار گرفته شده در خارج است.

در حدود GDP ۱۲.۳٪ بود و در سال ۱۹۹۳ منفی ۸.۸٪ گردید که در نهایت اقتصاد بزرگ جهان در بازارهای مالی جهان از یک طلبکار به یک بدهکار تبدیل گشت.

اثرات بلندمدت کسری‌ها: تولید و ثروت

این نتایج به محض اقدام دولت در اجرای یک کسری بودجه نمایش داده می‌شود. فرض غالب این وضعیت این است که دولت کسری‌ها را برای یک دوره پایدار با افزایش یک سهم بدهی اجرا می‌کند. در این وضعیت، مجموع اثرات کسری‌ها، تولید و ثروت اقتصاد را تغییر می‌دهد. در بلندمدت، تولید در یک اقتصاد توسط ظرفیت تولیدی و سهم سرمایه اقتصاد تعیین می‌شود. چه وقت کسری‌ها سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد، رشد سهم سرمایه نسبت به جهات دیگر فزاینده و آرام خواهد بود. بالای یک سال یا دو سال، ازدحام سرمایه‌گذاری یک اثر ناچیز روی سهم سرمایه دارد، اما اگر کسری برای یک دهه یا بیشتر ادامه یابد، آن‌ها در واقع می‌تواند ظرفیت اقتصادی را نسبت به کاهش کالاها و خدمات کاهش دهد. جریان دارایی خارجی دارای نتایج مشابه است. چه وقت خارجی‌ها مالکیت اوراق بهادار داخلی، دارایی غیرمنقول یا دارایی خالصشان را افزایش می‌دهند، بیشتر درآمد ناشی از جریان تولید در خارج در قالب بهره، اجاره و سود است. درآمد ملی - ارزش تولید فراهم شده توسط ساکنین یک ملت - زمانی کاهش می‌یابد که خارجی‌ها بازدهی بیشتری روی دارایی‌های داخلی دریافت نمایند.

کسری بودجه هنگام کاهش پس‌انداز ملی، یکی از دو سرمایه‌گذاری یا خالص صادرات را نیز کاهش می‌دهد. در نتیجه، آن‌ها لزوماً منجر به ترکیب سهم اندک سرمایه و مالکیت بزرگ‌تر خارجی نسبت به دارایی‌های داخلی می‌شود. هرچند در مورد بزرگ بودن این اثرات و قطعی نبودن تأثیر این مسئله بر درآمد ملی، بحث و مناظره وجود دارد. اگر کسری بودجه، سرمایه را دور کند، درآمد ملی به دلیل تولید کمتر، کم می‌شود؛ اگر کسری بودجه منجر به کسری تجاری شود، درست همان‌طور که تولید زیاد است؛ درآمد از تولید ساکنین داخلی کمتر می‌شود.

افزون بر تأثیر پذیری درآمد کل، کسری‌ها همچنین قیمت‌های عوامل را تغییر می‌دهد:

دستمزدها (بازدهی نیروی کار) و سودها (بازدهی صاحبان سرمایه). طبق نظریه استاندارد عوامل بازار، تولید نهایی نیروی کار، دستمزد واقعی را تعیین می‌کند و تولید نهایی سرمایه، نرخ سود را مشخص می‌نماید. در صورت کاهش سهم سرمایه توسط کسری‌ها، هر کارگر کمترین سرمایه را در کار خود به دلیل کم شدن تولید نهایی نیروی کار دارد. ضمناً در همان وقت، تولید نهایی سرمایه افزایش می‌یابد؛ زیرا کمیابی سرمایه، واحد نهایی سرمایه را خیلی ارزشمند می‌نماید؛ بنابراین، به اندازه کسری بودجه، سهم سرمایه نیز کاهش می‌یابد و باعث کمترین دستمزد واقعی و بالاترین نرخ‌های سود می‌شود.

اثرات بلندمدت کسری‌ها: مالیات آینده

افزون بر اثرات کسری روی میزان کارایی اقتصاد کلان، کسری بودجه به‌طور مستقیم بر آینده نیز دلالت دارد: نتیجه بدهی دولت ممکن است دولت را با افزایش مالیات وادار کند. زمانی که بدهی، بدهی می‌آورد مالیات‌های آینده به دو روش درآمد خانوار را کاهش می‌دهد - به‌طور مستقیم از طریق پرداخت مالیات و غیرمستقیم از طریق متحمل شدن زیان سنگینی که به‌عنوان محرک‌های پیچیده مالیات‌ها رخ می‌دهد. راه دیگر، اگر مالیات‌ها افزایش نیابد، دولت ممکن است مجبور به قطع پرداخت‌های انتقالی شود یا با آزاد کردن وجوه در جهت پرداخت وام به تأمین سایر مخارج بپردازد.

چه مقدار باید مالیات افزایش یا مخارج کاهش یابد تا بدهی یک کشور تسویه شود؟ این پرسش خیلی دشوار به نظر می‌رسد، جواب بسته به انتخاب سیاست‌ها و خوش اقبالی است. یک واقعیت شگفت‌انگیز این است که امکان دارد دولت هرگز نیاز به افزایش مالیات‌ها یا قطع مخارج در همه حال نداشته باشد و می‌تواند به‌جای آن، از طریق بهره و ایجاد بدهی جدید اقدام نماید. در آغاز این سیاست ممکن است غیرقابل ادامه به نظر برسد؛ زیرا سطح بدهی در نرخ بهره پیوسته افزایش می‌یابد. هنوز تا زمانی که نرخ رشد GDP نسبت به نرخ بهره بالاتر باشد، نسبت بدهی به GDP در هر زمان کم می‌شود. متناسب با این بدهی اندازه اقتصاد کوچک می‌شود، دولت می‌تواند بدهی را به‌طور پیوسته به اندازه رشد مطلق ترتیب نماید. به این صورت اقتصاد می‌تواند رشد بدون بدهی داشته باشد. در بسیاری از اقتصادهای

توسعه‌یافته، متوسط نرخ رشد در بلندمدت به اندازه ۵.۹٪ بیشتر از متوسط نرخ رشد GDP اسمی بین سال‌های ۱۸۷۱-۱۹۹۲ بوده است که متوسط نرخ بهره روی بدهی ۴٪ می‌باشد. در صورت ادامه این روش، یک سیاست فهرست بدهی (استفاده از مالیات در ارائه خدمات قطعی دولت) دلیل بدهی تا رشد خیلی آرام نسبت به GDP است. این بدهی نتیجه ناچیز نسبت به اندازه اقتصاد بدون افزایش مالیات خواهد بود. آیا این سناریو درست است؟ ممکن است (درست باشد). این (سیاست) می‌فهماند که مسیرهای آینده نرخ‌های بهره و GDP از نااطمینانی برخوردار است. هرچند به طور معمول نرخ‌های بهره روی بدهی دولت نسبت به رشد GDP کمتر است. بعید خواهد بود که اقتصاد، اجرایی یک عامل بد را در خصوص سقوط نرخ رشد پایین‌تر از نرخ بهره برای یک دوره باثبات تجربه نماید. در این مورد، سیاست فهرست بدهی عامل افزایش سریع بدهی نسبت به درآمد ملی محسوب می‌شود. سرانجام، ممکن است بدهی فروخته شده دولت نسبت به اقتصاد بزرگ شود که افزایش مالیات و یا کاهش مخارج را در پی خواهد داشت. افزون بر آن، این‌ها تعدیلات بسیار سخت و دشوار هستند و زمانی وارد اقتصاد می‌شوند که نسبت بدهی به درآمد افزایشی باشد و ایجاد بحران نماید. بنابراین، سیاست فهرست بدهی قماربازی است که احتمال دارد دولت برای اجتناب از آن مالیات را افزایش یا مخارج را کاهش دهد اما خطر آن زیاد و دردناک است. در مواجهه با این نوع ریسک، دولت ممکن است کاهش کسری را زمانی انتخاب کند که بدهی هنوز معتدل و اقتصاد سالم است. در ابتدا با افزایش مالیات‌ها یا کاهش مخارج، دولت می‌تواند ریسک بالای مشکل تأخیر در تعدیلات مالی را کاهش دهد.

دولت چه مقدار مالیات را باید افزایش دهد تا به طور حتم نسبت بدهی - درآمد بی‌اعتبار نشود؟ افزایش کافی مالیات به منظور تثبیت ارزش واقعی بدهی یک سیاست قابل اطمینان و مسلم است. تا زمانی که رشد اقتصاد کاملاً متوقف نشود، این سیاست، کاهش مداوم نسبت بدهی - درآمد را تضمین می‌کند. بنابراین، افزایش مداوم مالیات به اندازه بهره واقعی با وجود بدهی در یک دامنه وسیع، کسری بودجه را افزایش می‌دهد که دولت بایستی متعهد به انتخاب یک بازی مطمئن شود.

اندازه تأثیرات

ما از اثرات کیفی کسری بودجه به اهمیت کمی آن تغییر مسیر می‌دهیم. آیا کسری‌ها روی متغیرهای از قبیل GDP و دستمزدهای بالا یا کم اثربخش‌اند؟ و چگونه این اثرات نسبت به عارضه دیگر از قبیل کاهش متداول جهان در رشد بازدهی مهم هستند؟ ما روی مقدار کسری‌های تجربه‌شده در ایالات متحده آمریکا متمرکز می‌شویم که سررسید جمع شده یک بدهی نیمی از GDP سالیانه است.

یک حکایت

با توجه به بحثی که داشتیم، بدهی دولت، رشد GDP را به دلیل جابه‌جایی سرمایه، کاهش می‌دهد. مشاهده می‌کنیم که چگونه اقتصاد آمریکا متفاوت خواهد بود اگر هیچ بدهی وجود نداشته باشد، به تجربه زیر توجه کنید. فرض کنید فرایند اثر جبرانی به‌طور جادویی وارونه شود. یک شب، پری بدهی‌ها به اطراف مسافرت می‌کند و هر ورق بهادار دولت آمریکا را با یک قیمت سرمایه آمریکا جایگزین می‌کند. صبح بعد زمانی که همه از خواب بیدار می‌شوند؛ جهان چگونه متفاوت خواهد بود؟ پس از جواب این پرسش، ما بحث می‌کنیم که او یک راهنمای خوب در اثرات واقعی کسری‌ها در آمریکا تدارک می‌بیند. اقدامات پری بدهی‌ها چهار متغیر کلیدی را تحت تأثیر قرار می‌دهد: بار خدمات وام، سطح GDP، دستمزد واقعی و بازدهی سرمایه. برآورد ساده حاکی از کاهش خدمات وام است. بر اساس نرخ واقعی، دولت بایستی rD بهره پرداخت نماید که D بیانگر بدهی و r نرخ واقعی بهره است. پرداخت بهره‌داری است به‌وسیله مالیات، کاهش مخارج یا افزودن بدهی. در ایالات متحده آمریکا، متوسط بازدهی واقعی روی بدهی دولت حدوداً ۲٪ است. از آنجاکه بدهی در حدود نصف GDP است، جایگزینی بدهی توسط سرمایه فیزیکی تولید را افزایش خواهد داد. زمانی که سهم سرمایه به‌وسیله سطح بدهی D ، افزایش یابد، تولید Y توسط $MPK \times D$ افزایش می‌یابد که MPK تولید نهایی سرمایه است به همان نسبت، افزایش محصول توسط $MPK \times D/Y$ صورت می‌گیرد. در ایالات متحده آمریکا، سهم سرمایه در حدود ۳۰٪ و نسبت سرمایه-درآمد تقریباً ۲.۵ است که مستلزم یک MPK ۱۲٪ است. بنابراین، خلق سرمایه توسط پری

بدهی‌ها؛ GDP را در حدود ۶٪ افزایش می‌دهد.

تعیین این اثرات روی دستمزدهای واقعی و بازدهی سرمایه مستلزم برخی اطلاعات در خصوص شکل تابع تولید کل است. یک نگاه استاندارد این است که تابع تولید به‌طور کلی تابع کاپ-داگلاس است. در این تابع تولید، تولید نهایی نیروی کار که تعیین‌کننده دستمزد واقعی است مطابق با تولید سرانه است. از آنجا که تولید ۶٪ افزایش داشت و نیروی کار ثابت است، دستمزد واقعی نیز ۶٪ افزایش می‌یابد. در نهایت، تولید نهایی سرمایه در تابع تولید کاپ-داگلاس، مطابق با نسبت تولید-سرمایه است. همان‌گونه که بحث کردیم، افزایش تولید در حدود ۶٪، (باعث شد که) نسبت بدهی-درآمد ۵. و نسبت سرمایه-درآمد ۲.۵ باشد که با مداخله پری بدهی‌ها مقدار سرمایه در حدود ۲۰٪ افزایش می‌یابد. بنابراین، نسبت سرمایه-تولید در حدود $20 - 6 = 14$ درصد کاهش یافته که مشابه آن، کاهش در بازدهی سرمایه را ایجاد می‌کند. از آنجا که بازدهی سرمایه تقریباً ۱۲٪ در هر سال است، (نسبت سرمایه به تولید) در حدود ۱۰.۳٪ در هر سال کاهش یافته است که در بلند مدت نرخ واقعی بهره با بازدهی سرمایه برابر می‌شوند.

آیا این محاسبه درست است؟

هدف کلی ما برآورد این مسئله است که اقتصاد آمریکا چگونه امروز متفاوت خواهد بود اگر دولت همواره یک بودجه متوازن را اجرا می‌کرد. آیا تجربه پری بدهی‌ها پاسخی این پرسش است؟ این تجربه در واقع تحت دو فرض درست است: اقتصاد بسته است و سیاست مالی در مسیر پس‌انداز خالص خصوصی اثربخش نیست. با پس‌انداز ثابت، فروش بدهی دولت سطح ثروت خصوصی را تغییر نمی‌دهد. هر دلار از بدهی دولت در مجموعه پس‌انداز اوراق بهادار، یک دلار سرمایه را جمع می‌کند و هیچ جریان سرمایه در خارج وجود ندارد. سیاست مالی به‌سادگی بدهی دولت را جایگزین سرمایه می‌کند و بدهی پری این جریان را وارونه نمود.

فرض نادرست بودن یک اقتصاد بسته چه می‌شود؟ در یک اقتصاد باز، جریان سرمایه تا حدودی جمع کردن سرمایه توسط بدهی را جبران و متوازن می‌کند. این جریان از اثرات

بدهی روی GDP، دستمزد واقعی و نرخ سود می‌کاهد. به عنوان مثال؛ اگر پس‌انداز ملی با یک کسری تجاری مالی (نوعی تخمین) یک‌سوم کاهش یابد، این کاهش تنها در سهم سرمایه دوسوم است که مستلزم اثربخشی بالاتر از تخمین دوسوم بر GDP و عامل قیمت‌ها است. با این حال، در آغاز بحث کردیم که این مسئله برای محاسبه اثر کسری روی رشد تولید ملی مهم نیست. از آنجاکه GNP بیشتر از GDP استانداردهای زندگی ساکنان یک کشور را تعیین می‌کند، اثر گذاشتن بر استانداردهای زندگی به وسیله فراهم شدن جریان سرمایه توسط کسری بودجه خیلی بی‌ثبات کننده نیست. ارزیابی این فرض که پس‌انداز خصوصی تغییرناپذیر در برابر سیاست مالی است؛ سخت و مشکل است. همان‌طور که بحث کردیم، پس‌انداز خصوصی احتمالاً تا حدودی به پس‌انداز عمومی واکنش نشان داده و این اثر تأثیر کسری بودجه را کاهش می‌دهد. متأسفانه، اتفاق نظر روی دامنه این اثر وجود ندارد. انجمن مشاوران اقتصادی (۱۹۹۴) بحث کردند که تعدیل نزدیک به صفر بر مبنای تجربه دهه ۱۹۸۰ است؛ از آنجاکه پس‌انداز خصوصی در شرایط کسری بودجه بزرگ، پایین بود؛ باور این مسئله در فقدان کسری خیلی پایین سخت خواهد بود. از سوی دیگر، مطالعه کشورها نشان می‌دهد که یک پس‌انداز خصوصی نزدیک به یک و نصف مقدار متغیر کسری را تعدیل می‌کند (Bernheim, 1987). با این نااطمینانی، دیدگاه ما همان نتیجه تجربه پری بدهی‌های خودمان است که بدهی ایالات متحده آمریکا روی درآمد ملی اثرات بالایی دارد. بهترین حدس ما در مورد اثر واقعی بدهی ۶٪ است.

آیا این اثرات بزرگ هستند؟

آیا اعداد پیشنهادی برای کسری بودجه یک مسئله اصلی اقتصاد هستند یا یک مرتبه پایین‌تر؟ ارزیابی ذهنی ما جای بین آن‌ها است. حد بالا برای اثرات کسری گذشته ایالات متحده آمریکا روی درآمد ملی جاری ۶٪ است. یک راه در تفسیر این عدد یادآوری این مطلب است که متوسط رشد واقعی درآمد سرانه در ایالات متحده آمریکا حدود ۲٪ در سال است. بنابراین کاهش GNP نزدیک ۶٪ مانند دست برداشتن از رشد سه سال است. در فقدان بدهی، ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۵ به همان سطح درآمد ۱۹۹۲ دست یافت. این

اعداد مطمئناً معنادار هستند: ۶٪ GNP جاری در حدود ۴۰۰ بیلیون دلار است اما انتظار یک اضافی سه سال در رسیدن به هر سطح درآمد سخت یک فاجعه است. راه دیگر در اهمیت درجه کسری‌ها تطبیق اثرات کسری به دیگر پدیده اقتصادی است. ایالات متحده آمریکا و بیشتر ملت‌های صنعتی شده در ۲۰ سال گذشته نسبت به سه دهه پیشین رشد آرام را تجربه کردند، کساد تبلیغات عمیقاً باعث کاهش رشد در استانداردهای زندگی برای بسیاری از کارگران و (کاهش فعالیت واحدهای اقتصادی می‌شود). کاهش در رشد تولید، ناشی از رشد آرام تر در بازدهی کل عوامل است. اثر افت رشد بازدهی در حدود ۱٪ در سال بر کل کسری نسبت به روند گذشته در حدود ۲۰٪ است. هنگام مقایسه، ۳٪ نسبت به ۶٪ تنزل در درآمد ناشی از بدهی دولت می‌تواند تنها به‌عنوان یک مسئله معتدل دیده شود.

کسری‌ها و رفاه اقتصادی

در حال حاضر اثرات تحلیل مثبت کسری بودجه روی متغیرهای کل اقتصادی وجود دارد، ما اکنون متوجه پرسش‌های هنجاری آیا و چرا کسری‌ها نامطلوب هستند هستیم. معمولاً مباحث عمومی کسری‌ها با این فرض که کسری‌ها برای اقتصاد بد و حتی ممکن است غیراخلاقی باشند؛ صورت می‌گیرد. هرچند این دیدگاه قابل دفاع است.

غالب اقتصاددانان GNP را به‌عنوان یک مقیاس مختصر رفاه اقتصادی به کار گرفتند. با توجه به بحث صورت گرفته، کسری بودجه در ابتدا GNP را متأثر نمی‌سازد و در بلندمدت کاهش می‌دهد. بنابراین، با مقیاس GNP، کسری‌ها به‌روشنی زیان‌آور هستند. هنوز این تحلیل‌های کسری برای رفاه اقتصادی مربوط به مصرف بیشتر از GNP گمراه‌کننده است. کسری‌ها GNP را افزایش نمی‌دهد بلکه در کوتاه‌مدت توسط کاهش بار مالیات خانوار، مصرف را افزایش می‌دهد. اگر روی مصرف به‌عنوان مقیاس درست رفاه تمرکز کنیم، کسری بودجه شبیه یک سیاست ویژه توزیع مجدد درآمد است. توزیع مجدد به دلیل تغییر در زمان‌بندی مالیات‌ها و به دلیل تغییرات در عامل قیمت‌ها رخ می‌دهد. این توزیع مجددها به هرکس آسیب نمی‌رساند، در عوض برخی مردم از هزینه دیگران سود می‌برد. مجموع این منافع و زیان‌ها صفر می‌شوند، بنابراین در کل آشکار نیست که کسری‌ها خوب‌اند یا بد.

چه کسی برنده و چه کسی بازنده است؟

یک مقایسه ممکن است سودمندی را برای مطلوبیت کسری در نظر بگیرد. فرض کنید که کالیفرنایی‌ها در مجلس قدرتمند شده‌اند و جریان قانون کاهش مالیات در کالیفرنیا و افزایش آن در نیویورک کل مالیات را بدون تغییر رها می‌کند. این قانون به صورت یک کل مفید یا مضر به اقتصاد نیست؛ بلکه تنها در میان مردم توزیع مجدد درآمد می‌کند. اثر مستقیم آن سود به کالیفرنایی‌ها و آسیب به نیویورکی‌ها است. همچنین احتمال وجود دارد که تعادل عمومی روی درآمدهای گروه‌های مختلف اثرگذار باشد. برای مثال، انتقال بار مالیاتی از کالیفرنیا به نیویورک تقاضا برای تخته‌های موج‌سواری را افزایش و تقاضا برای (موسیقی) «اپرا» را کاهش خواهد داد، بالاترین سود برای تولیدکننده تخته موج‌سواری و کمترین دستمزد برای خواننده‌ها را به ارمغان می‌آورد. به این اثرات پیامدهای خارجی پولی می‌گویند. با این فرض که بازارها رقابت‌آمیزند، مانند اثرات مستقیم تغییر مالیات که مجموع پیامدهای خارجی پولی صفر هستند.

یک سیاست جاری در مورد کسری‌ها شبیه اصلاح مالیات به نفع کالیفرنیا است: کسری، مالیات را میان گروه‌ها انتقال می‌دهد. اینجا انتقال میان مالیات‌دهنده در جاهای متفاوت نیست بلکه میان مالیات‌دهنده در زمان‌های مختلف است. دولت با اجرای یک کسری، به انباشت بدهی می‌پردازد که باید مالیات آینده را پس پرداخت نماید. همچنین یک سیاست باید بار مالیاتی را انتقال دهد: سود رایج و ضرر آینده مالیات‌دهنده مانند هر انتقال در بار مالیاتی، کسری‌ها تعادل عمومی را متأثر می‌سازد. در اینجا کلید اثرات زیر ناشی از ازدحام سرمایه است. کاهش در سهم سرمایه، قیمت عوامل را تحت تأثیر قرار می‌دهد: کاهش دستمزدها، زیان کارگران، افزایش بازدهی‌ها روی سرمایه و سود بردن صاحبان سرمایه را متأثر می‌سازد. زمانی که کالیفرنایی‌ها توانایی منفعت پیدا کنند، مانند اثرات روی صنایع تخته موج‌سواری و «اپرا» ظاهر می‌شود، تغییرات در دستمزدها و نرخ‌های سود ناشی از پیامدهای خارجی پولی هستند. ضررهای کارگران ناشی از دستمزدهای واقعی به وسیله منافع صاحبان سرمایه با بالاترین نرخ‌های سود متوازن می‌شوند.

بنابراین، برندگان کسری‌های بودجه، مالیات‌دهندگان رایج و کارگران آینده هستند. به دلیل

تراز بودن منافع و ضررها، یک سیاست جاری در مورد کسری‌های بودجه نمی‌تواند به‌وسیله خوشایند بودن معیار پارتو یا سایر اندیشه‌های کارآمد اقتصادی مورد قضاوت قرار گیرد. در عوض، کلید مسئله این است که ما دستور توزیع مجدد کاربردهای سیاستی را تصویب کنیم.

آیا توزیع‌های مجدد پسندیده هستند؟

اقتصاددانان در مورد تقسیم دوباره درآمد، خوب قضاوت نکردند. درواقع، غالباً آن‌ها ادعا می‌کنند که این مسئله به‌طورکلی بیرون از حوزه علم اقتصاد است. بنابراین تا اندازه‌ای تعجب‌آور است که اقتصاددانان کسری بودجه را با چنین توافق و تضمینی بی‌اعتبار ساختند. در بسیاری از جاها یک استاندارد موردپذیرش برای تشخیص توزیع‌های مجدد، اصل توانایی پرداخت است: توزیع‌های مجدد درآمد پسندیده هستند اگر آن‌ها از غنی‌ترها به فقیرترهای جامعه حرکت نماید. با این معیار، توزیع‌های مجدد از تغییرات نامطلوب در قیمت‌های عوامل رخ می‌دهند. بسیاری از مردم دارای ثروت اندک‌اند و درآمد ناشی از دستمزدها را مصرف می‌کنند، درحالی‌که یک بخش کوچک از جامعه بیشترین ثروت اقتصاد را دارد. زمان که اثر جبرانی بازدهی روی سرمایه را افزایش و دستمزدها را کاهش می‌دهد، ثروتمند در نتیجه مخارج کمتر سود می‌کند.

از نقطه‌نظر اصل توانایی پرداخت، اثر مستقیم کسری‌های بودجه (تغییر در زمان‌بندی مالیات) در تطبیق با دیدگاه مرسوم که کسری‌ها را نامطلوب می‌داند؛ دشوار است. به دلیل پیشرفت تکنولوژیکی، درآمد و مصرف در هر زمان افزایش می‌یابد. کسری‌ها به مالیات‌دهنده فقیر و مالیات‌دهنده ثروتمند آینده منفعت می‌رساند. اگر کاهش نابرابری یک هدف سیاستی است، آیا کسری‌های بودجه تحسین‌برانگیز خواهد بود؟

یک راه در پاسخ به این پرسش فراتر از نظریه اقتصاد نوکلاسیک است. هرچند مدل‌های استاندارد می‌پندارد که مردم به‌طور یکنواخت بیش از هر زمان در آرزوی مصرف بدون مشکل است، مباحث مشهور سیاست اقتصادی فرض می‌کند که مصرف در هر زمان افزایش خواهد یافت. سیاستمداران غالباً یک امر اخلاقی را فرض می‌کنند که نسل کنونی به‌منظور لذت بردن نسل آینده، اصل بالاترین استاندارد زندگی را قربانی می‌کند. این دیدگاه

اظهار می‌کند که انتقال یک بار مالیاتی به فرزندانمان نامطلوب است و لو اینکه فرزندانمان توانایی بهتری داشته باشند تا آن بار را نسبت به ما به عهده بگیرند.

جواب احتمالی دیگر این است که سطوح مالیات بر مبنای اصل سود قرار دارد که مردم سود به‌دست‌آمده را به دولت پرداخت نمایند. برای مثال، استفاده از مالیات بنزین در تعمیر خیابان بر مبنای توانایی در پرداخت رانندگان و غیر رانندگان نیست؛ در عوض، این مسئله قابل تصدیق روی این عنوان است که رانندگان باید برای خیابان‌ها پرداخت کنند؛ زیرا آن‌ها از خیابان‌ها سود می‌برند. به‌طور مشابه، یک استدلال ممکن این است که هر نسل فارغ از درآمدش باید به دولت آنچه را تهیه می‌کند پرداخت نماید. این مسائل به‌آسانی قابل حل نیست. تاکنون یک نکته روشن شد: این گفته که آیا و چرا کسری‌ها نامطلوب‌اند مستلزم قضاوت‌هایی هستند که بیشتر فلسفی تا اقتصادی است.

آیا شما درباره کسری‌ها نگران هستید؟

یک پرسش مرتبط این است که آیا در نیازهای فردی می‌توان به سیاستمداران اعتماد کرد تا از رنج آینده ناشی از کسری‌های بودجه دوری نمود. فرض کنید شما در مورد اثرات کسری‌ها روی فرزندان‌تان نگران هستید و مطمئن نیستید که بیل کلینتون و نیوت گینگریچ به مسئله تراز بودجه توجه خواهند کرد. شما می‌توانید نگرانی‌های خود را به‌سادگی توسط پس‌انداز و گذاشتن یک ارث بزرگ به فرزندان‌تان از بین ببرید، چنانکه آن‌ها می‌تواند بار مالیاتی آینده را بدون کاهش مصرفشان پیش‌فروش نماید.

برخی اقتصاددانان-حامیان تعادل- مدعی هستند که مردم درواقع به این صورت رفتار می‌کند. اگر این درست باشد، رفتار شخصی کاملاً اثرات پس‌انداز منفی عمومی را جبران خواهد کرد. هرچند ما شک داریم که بیشتر مردم این چنین آینده‌نگر باشند، برخی مردم و احتمالاً هر کسی اینگونه عمل می‌کند. کسری‌ها شانس مصرف بیشتر در مخارج فرزندان‌تان می‌دهد درحالی‌که آن‌ها نیاز ندارند.

در واقع، اگر شما آینده‌نگر هستید و درباره فرزندان‌تان توجه دارید، کسری‌ها برای خانواده شما می‌تواند سودمند باشد. شما می‌توانید خود را از اثرات انتقال مالیات از میان

یک ارث بزرگ جدا کنید و از زمانی که شما به جمع‌آوری سرمایه بیشتر نسبت به خانواده نوعی می‌پردازید، شما و فرزندان در زمره برندگان ناشی از کسری هستید که تغییرات در قیمت عوامل را فراهم می‌کند؛ لذا شما از نرخ‌های بالای بازدهی ناشی از کسری‌ها سودمند می‌شوید. بنابراین، چرا (افراد اهل مطالعه) - یک شخصی که ما فرض می‌کنیم هم فرزندان را دوست دارد و اثرات کسری‌ها را نیز می‌داند - درباره توازن بودجه نگران باشند؟ یک بار دیگر، جواب این پرسش نیازمند نظریه فراتر از معیار اقتصادی است. یک جواب احتمالی حکومت پدروار یا توجه پدرانه است. شما می‌توانید فرزندان را از کسری‌ها حفظ کنید اما می‌دانید که برخی والدین غیر مسئولانه از فرزندان استفاده می‌کنند تا مصرف خودشان را افزایش دهند. شما ممکن است در حفاظت از استانداردهای زندگی فرزندان با وجود (برخی والدین بی مسئولیت) توجه نمایید. به عنوان راهی دیگر، ممکن است پیامدهای خارجی ناشی از اثرات کسری‌ها وجود داشته باشد که در مدل‌های استاندارد اقتصادی ظاهر نمی‌شود. پل رومر (۱۹۸۷) و اخیراً دیلانگ و سامیرس (۱۹۹۱) اظهار کردند که گردآوری سرمایه تغییر تکنولوژیکی را تحریک و دامنه بازدهی اقتصادی را افزایش می‌دهد. اگر چنین است، اثر جبرانی ناشی از کسری‌ها، درآمد ملی گردآوری شده ما را بی‌ارزش می‌کند. افزون بر آن، افراد متأهل می‌تواند خودش را از طریق پس‌انداز بالای شخصی از این اثرات جدا کند. احتمال دیگر این است که پیامد خارجی ممکن است در نتیجه توزیع درآمد افزایش یابد. به عنوان بحث بیشتر، کسری‌ها به توزیع مجدد درآمد از دارندگان دستمزد به صاحبان سرمایه و به ایجاد توزیع بیشتر ثروت و درآمد می‌پردازند. ممکن است نابرابری آن قدر توسعه یابد که حتی برای ثروتمند نامطلوب باشد. ممکن است نرخ‌های جرم در یک جمعیت بزرگ فقیر افزایش یابد و از جهات دیگر استانداردهای زندگی ثروتمندان را تهدید نماید. این واقعیتی است که بیشتر مردم - اعم از فقیر و غنی - ترجیح می‌دهند که در دسته‌های ثروتمند بخاطر استانداردهای زندگی‌شان قرار گیرند نه به دلایل کاملاً نوع پرستانه.

یک توجیه مرتبط این است که مردم غالباً در مورد ارتباط درآمدهای هم شهری‌شان با سایر شهروندان کشورها توجه دارد. اگر کسری بزرگ ایالات متحده آمریکا نرخ رشد را کاهش دهد، متوسط استاندارد زندگی آمریکایی‌ها ممکن است عقب‌تر از ژاپن قرار گیرد.

این موضوع که چرا ما به استاندارد زندگی خودمان توجه نمی‌کنیم؛ آشکار نیست. ممکن است درآمد نسبی یک ملت مطرح باشد؛ زیرا تا حدودی حس شهرت ملی را متأثر می‌سازد. ممکن است طرح آن به دلیل متأثر ساختن قدرت ملی در سیاست جهان باشد. دوباره قضاوت کردن بر مطلوبیت کسری، اقتصاددانان را بر پرسش‌هایی که به‌طور ویژه شایسته یادآوری نیستند متقاعد می‌کند.

کاهش ناگهانی رشد

ترتیب نتایج نشان می‌دهد که وسعت اثرات کسری‌های بودجه، مناسب و معتدل هستند. از آنجاکه برندگان به‌علاوه بازندگان وجود دارند، نامطلوب بودن کسری‌ها در هر حال آشکار نیست. این (پاراگراف) اظهار می‌کند که بنگاه‌های مشهور در رابطه با کسری‌های بودجه رو به زوال اند اقل‌اً زمانی که سطح بدهی ملی در آمریکا متناسب با درآمد ملی باشد.

نگاه به آغاز اخبار خیلی مهم است در صورتی که یک نگاه به آینده سیاست مالی داشته باشیم. دلایل نگرانی از نسبت بدهی‌ها به درآمد ملی در اطراف جهان وجود دارند. در بسیاری از کشورها از جمله آمریکا، پروژه کسری‌های بزرگ به دلیل افزایش مخارج روی برنامه‌های مربوط به سال‌های گذشته از قبیل امنیت اجتماعی و مراقبت‌های پزشکی به وجود آمده است. مطابق برخی برآوردها، به‌موجب برنامه‌های رایج نسبت بدهی‌ها به درآمد ملی در آمریکا در سال ۲۰۲۵ به ۵ برابر خواهد رسید! بدون شک آینده نامطمئن است: ما ممکن است از افزایش نسبت بدهی‌ها به درآمد ملی توسط موانع مالی یا محدودیت هزینه‌های طبی (نگران باشیم)؛ اما چه می‌شود اگر نسبت بدهی به درآمد ملی افزایشی بماند؟

یک بخش جواب روشن است: اثرات بحث‌شده اغراق‌آمیز هستند. ما برآورد داشتیم که کسری گذشته آمریکا - نتیجه نسبت بدهی به درآمد ملی در حدود نصف بود - از ۳٪ تا ۶٪ GNP رایج را کاهش داد. اگر این نسبت به یک افزایش یابد، این اثر به ۶٪ تا ۱۲٪ افزایش خواهد یافت. با این حال، اگر نسبت بدهی به درآمد ملی به صورت افزایشی ادامه دهد، ممکن است همچنین اثرات اضافی به وجود آورد که از لحاظ کیفی متفاوت از اثرات باشد که اقتصاد تاکنون آزموده است. علی‌الخصوص، یک افزایش در نسبت بدهی به درآمد در

یک کشور ممکن است در برخی مواقع به یک کاهش سریع تقاضا برای افزایش دارایی‌های کشور ناشی از یک کاهش در سرمایه‌گذاری مطمئن منجر شود. در این بخش، ما بحث می‌کنیم که چگونه یک چنین «کاهش سریع رشد» ممکن است اتفاق بیفتد و احتمال دارد روی اقتصاد اثرگذار باشد. بحث ما به‌ناچار فرضی است. تاجایی که ما می‌دانیم، کشور صنعتی غیر مهم هرگز آن‌گونه که ما شرح خواهیم داد یک کاهش سریع را تجربه نکرده است. اما به‌صورت واقعی: کشور صنعتی غیر مهم پیوسته در دوران صلح تا این اواخر کسری بزرگ تجربه کرده است. چگونه یک کاهش سریع ممکن است رخ بدهد؟ چرا توانایی تقاضا برای دارایی یک کشور کاهش می‌یابد؟

حکایت‌ها در این باره این است که چگونه یک افزایش در بدهی ملی منجر به کاهش تقاضا برای دارایی داخلی می‌شود. اولین حکایت بر اثر کسری روی موقعیت خالص دارایی خارجی تأکید دارد. با توجه به بحث انجام‌شده، کسری بودجه به کاهش کسری تجاری با فروش دارایی‌های یک کشور به خارج کشور منجر می‌شود. هنوز ممکن است محدودیت‌هایی برای مقدار دارایی داخلی خارجی‌ها که تمایل به نگهداری دارند وجود داشته باشد. به دلایل مختلف (از قبیل فقدان اطلاعات، ریسک نرخ مبادله ارز یا تنفر محض از بیگانگان)، تنوع بین‌المللی دور از کامل بودن و بی‌عیب بودن است. این واقعیت با نتیجه تحقیقات فیلداستین و هاریوکا (۱۹۸۰) سازگار است که پس‌انداز یک کشور تقریباً سرمایه‌گذاری را در بیش از یک دوره متوازن می‌کند. از آنجاکه موقعیت دارایی خالص خارجی رو به وخامت است، سرمایه‌گذار خارجی ممکن است کمتر شده و کمتر به خرید اضافی دارایی داخلی تمایل نشان دهد.

دومین حکایت این است که یک افزایش در سطح بدهی دولت باعث ترس سرمایه‌گذاران از کوتاهی دولت یا سیاست در مورد دارایی داخلی می‌شود. برخلاف حکایت اول، این حکایت حتی اگر یک کشور به موقعیت منفی دارایی خالص خارجی هم نرسد؛ مناسب است و در این داستان، هم سرمایه‌گذاران خارجی و هم داخلی از دارایی داخلی اجتناب می‌کنند. اندیشیدن در مورد زیان یک سرمایه‌گذار اطمینان‌بخش است، تجربه بحران بدهی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته (LDC) به‌طور طبیعی در طول دهه ۱۹۸۰ ترسیم گردید.

(وضعیت کشور مکزیک در سال ۱۹۹۴ زیاد مناسب نیست؛ زیرا مستلزم سیاست نامناسب پولی و مبادله ارز به علاوه بدهی است). بحران وام در کشورهای کمتر توسعه یافته (LDC)، جریان سرمایه به شکل وام‌های بانکی را کم می‌کند زمانی که کشورهای خدمات وام‌شان را به سختی همراه با نگرانی جدی از نکول آن شروع می‌کنند. این وسوسه انگیز است که تصور این تجربه مناسب کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا نیست - کشورهای ثروتمند هرگز نکول نخواهند کرد اما ناحیه اعیان، کالیفرنیا نسبت به ایالات متحده در مورد نکول وام‌شان توانمندتر است. (در ناحیه اعیان نشین) چرخش به پایین در یک افزایش مالیاتی نیازمند قرض شرافتی است، این نظریه که آن‌ها باید برای اشتباهات دولیشان پرداخت داشته باشند محکوم به شکست است.

تصور این چنین مباحثه در سطح ملی نیز آسان است - یا اقلاً یک ترس روی بخش سرمایه‌گذاران این چنین مباحث را افزایش خواهد داد. بهر حال، یک دلیل بحران وام کشورهای توسعه نیافته راهنمایی ناتمام کاهش سریع رشد در ایالات متحده یا کشورهای اروپایی است. بدهی آمریکای لاتین خارجی بود: آن‌ها به خارجیان بدهکار بودند. بنابراین اثر مستقیم نکول، زیان به خارجیان بود، نکول نسبتاً یک روش فریبنده و بیرون از بحران مالی است. این برای منطقه اعیان نیز صادق است؛ زیرا مالک بیشتر بدهی‌شان بیرون از منطقه است. در ایالات متحده آمریکا، به وسیله وجود برابری مالک قرضه ملی شهروندان آمریکایی است. از آنجاکه وام داخلی از وسوسه نکول کمتری برخوردار است، مانند به تاخیر انداختن یک کاهش سریع رشد؛ لذا یک سطح بالاتر بدهی برای طیف سرمایه‌گذاران می‌سازد. در واقع یک بدهی داخلی به طور طبیعی سیاست‌های بلندمدت را متأثر می‌سازد که ممکن است جرقه‌ای به کاهش سریع رشد باشد. اگر نسبت قرض به درآمد ملی خارج از کنترل شود، تاندازه‌ای باید آن را پذیرفت یا نکول اجتناب‌ناپذیر است. بدهی داخلی ممکن است از طریق سیاست غیر مؤثر به افزایش مالیات درآمدی به قدر کفایت منجر شود. نتیجه چنین احتمال این است که مالیات همگانی روی ثروت قرار گیرد.

حکومت ممکن است سهام مالکان اوراق بهادار خود را به منظور سهم شدن در بخشی از نکول نگه دارد اما مالیات است که سایر دارایی‌ها را نگه می‌دارد. این مالیات شامل مالکان

خارجی دارایی‌های داخلی است که باعث کاهش مسئولیت روی شهروندان داخلی می‌شود. یک مسیر غیرقابل دوام بدهی و وضعیت رو به وخامت خالص دارایی خارجی منجر به ترس سرمایه‌گذاران از نتایج نامطلوب دیگر می‌شود. بسط مالکیت دارایی خارجی در آمریکا منجر به محدودیت روی جریان سرمایه می‌شود. ممکن است رشد بدهی و کاهش دستمزدها نسبت به سایر کشورها، انزجار سیاسی از افزایش دخالت یک دولت در اقتصاد را کاهش دهد. به‌عنوان مثال؛ بسیاری از سیاست‌مداران آمریکا در مقصر دانستن ژاپنی‌ها در مشکلات داخلی و سوسه شدن؛ جنگ تجارت در نتیجه کاهش عمومی استانداردهای زندگی غیرقابل تصور نیست. همین‌طور، بسیاری از کشورهای کمتر توسعه‌یافته تاریخ ناخوشایند دارند که مشکلات اقتصادی فشارهای سیاسی ایجاد می‌کند که منجر به دلسردی سرمایه‌گذاران و حتی بدتر از آن می‌شود. ترس از این نتایج - یا تنها اعتقاد به اینکه برخی چیزهای بد باید رخ بدهد اگر رشد بدهی ادامه یابد - به کاهش تقاضا برای دارایی‌های داخلی منجر خواهد شد. در اصل، کاهش تقاضا برای دارایی‌های داخلی تدریجی خواهد بود، با دارایی‌های تدریجی وضعیت مالی کمتر وخیم‌تر می‌شود. تاریخ بازارهای مالی اشاره دارد که جابه‌جایی سرمایه‌گذار می‌تواند به‌صورت ناگهانی اطمینان‌بخش باشد.

با اینکه در سال ۱۹۸۷ سهم بازار شکسته شد اما یک پرش ظاهراً اختیاری از دارایی‌های داخلی در یک نقطه از زمان رخ خواهد داد. یا یک کاهش سریع عامل ناسازگاری با رویدادها خواهد بود. در مورد آمریکای لاتین، دلیل رکود جهانی تقریباً دهه ۱۹۸۰ این است که سرمایه‌گذاران به بازبینی پیش‌بینی‌شان از کاهش رشد پرداختند و از این‌روی، به احتمال زیاد پرداخت مجدد داشتند. همین‌طور عامل یک بحران در ایالات متحده آمریکا ممکن است اخبار بد در مورد رشد درآمد باشد که مستلزم بالاترین نسبت قرض به درآمد برای سیاست‌های معین مالی است. از آنجا که یک کاهش سریع مستلزم روانشناسی بازارها است، داوری کردن در مورد آن در صورتی که اتفاق بیفتد دشوار است.

بحران بدهی در کشورهای آمریکای لاتین با نسبت بدهی - درآمد کوچک‌تر از سطح رایج نصف ایالات متحده آمریکا است، اما این کشورها بدهی‌های خارجی دارند و از این‌روی با نکول بزرگ‌تر مواجه‌اند. افزون بر آن، نرخ‌های بهره برای وام کشورهای لاتین نسبت به آمریکا

خیلی بالاتر است، بنابراین مسیر وام به‌طور بالقوه بسیار ناآرام و بحرانی است. نسبت بالای بدهی - درآمد در کشورهای توسعه‌یافته قبلاً تنها در زمان جنگ به‌طور موقت رخ داده بود که در زمان صلح این نسبت در کشور آمریکا و سایر کشورها افزایش یافته است؛ بنابراین امکان‌ناپذیر است گفتن این‌که آیا یک کاهش سریع در اطراف (ما اتفاق می‌افتد) یا هنوز دور است.

هزینه یک کاهش سریع

اگر اطمینان در دارایی یک کشور فرو ریزد، چه اتفاقی برای اقتصاد پیش می‌آید؟ نظریه و تجربیات کشورهای کمتر توسعه‌یافته دارای برخی نتایج است. کاهش تقاضا برای دارایی‌های داخلی به یک کاهش مشخص در قیمت این دارایی‌ها به‌ضمیمه کاهش در سهم بازار منجر می‌شود. نرخ‌های بهره و بازدهی‌های سایر دارایی افزایش می‌یابد. ارزش پول رایج داخلی کاهش می‌یابد چنانکه سرمایه‌گذاران پول رایج را که از فروش دارایی‌های داخلی به دست آوردند؛ می‌فروشند. کاهش قیمت پول رایج، خیلی سریع‌تر تاجر را به سمت مازاد حرکت می‌دهد و جریان سرمایه را از کشور دور می‌سازد. بنابراین یک کاهش سریع بالقوه به چندین روش به یک اقتصاد آسیب می‌رساند. به‌طور خیلی آشکار، ثروت به دلیل کاهش در قیمت‌های دارایی کم می‌شود. نبود اطمینان برای سرمایه‌گذار و بالا بودن نرخ‌های بهره به پایین‌ترین سطح سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی منجر می‌شود و سرانجام سهم سرمایه نیز کم می‌شود. این اثر کاهش در دستمزدهای واقعی ناشی از کسری بودجه را بدتر می‌کند. نتایج دیگر نیز ممکن است وجود داشته باشد. در حقیقت، کاهش سریع در مورد تنوع روش‌ها در خصوص ثروتمند شدن دشوار است. نخست، افزایش در نرخ‌های بهره در طول یک کاهش سریع مانند بدتر شدن بحران مالی ناشی از رشد سریع بدهی است.

برای اجتناب از یک فاجعه بدتر، دولت به انتقال ناگهانی مازاد بودجه اولیه به دلیل یک کاهش سریع در مصرف اقدام خواهد نمود. نرخ‌های بالای بهره احتمال رشد وام بیرونی یا تسویه آرام آن را کنار می‌گذارد. دوم، تجربه آمریکای لاتین بیانگر این است که حرکت تراز تجاری به‌سوی مازاد یک شوک مهم خواهد بود. بحران وام در کشورها منجر به ناتوانی در

دادوستد می‌شود. مطابق برخی دیدگاه‌ها، بخشی از شوک‌ها باعث توقف رشد برای یک دهه می‌شود نگاه کنید به (Larrain and Sachs, 1993). سوم، کاهش سریع منجر به تورم خواهد شد. کاهش ارزش پول رایج داخلی به طور مستقیم قیمت‌های واردات را تحت فشار قرار می‌دهد. اگر عامل تداوم تورم با سیاست پولی همساز باشد؛ توانایی پول رایج ممکن است از طریق افزایش بازدهی با انتشار پول افزایش یابد. اثرات گفته شده در نتیجه تورم بالا در آمریکای لاتین بعد از بحران وام مهم بودند.

ما امیدواریم که بانک‌های مرکزی کشورهای توسعه‌یافته این سیاست را در مقابل تورم حتی در شرایط بحران نگهدارند. اما اگر این بحران از قدرت بسیار بالایی برخوردار باشد، چه باید کرد؟ سرانجام، یک کاهش سریع منشأ یک بحران مالی عمومی خواهد شد. کاهش در قیمت‌های دارایی و افزایش بهره شرکت افزایش ورشکستگی را تحمیل خواهد کرد. ورشکستگی شرکت‌ها منشأ مصیبت مالی برای بانک‌هایی است که به آن‌ها وام داده است. در بدترین مورد، این مشکلات منجر به کساد اعتبار و سقوط ناگهانی واسطه‌های مالی خواهد شد که رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ (بیانگر چنین وضعیتی است).

درخواست تدبیر و خردمندی

پس از تشریح مباحث قبلی دانستیم که اثرات کسری بودجه از قبیل اثر جبرانی سرمایه و انتقال بار مالیاتی قابل سنجش است. به‌طور قطع، این بخش دارای ریسک خیلی بالا است. ما تنها می‌توانیم حدس بزنیم که چه سطحی از بدهی باعث انتقال اطمینان در سرمایه‌گذاران و در مورد طبیعت و شدت این اثرات خواهد شد. باوجود نگرانی‌های مبهم در مورد کاهش سریع، این نگرانی‌ها ممکن است مهم‌ترین دلیل برای جستجوی کاهش کسری بودجه باشد. اگر اثرات مهم کسری‌ها به‌طور مناسب میان نسل‌ها و گروه‌های مردم توزیع گردد؛ ممکن است آن‌ها یک سیاست‌گذار واحد مرکزی اقتصادی نداشته باشند. اما از آنجاکه کشورها بدهی‌شان را افزایش می‌دهند، آن‌ها در منطقه ناشناس سرگردان می‌شوند که ممکن است در کمین کاهش سریع گرفتار شوند. اگر سیاست‌گذاران دوراندیش باشند، آن‌ها شانس سازگاری در مورد کاهش سریع در کشورهای G-7 نخواهند داشت.

یادداشت‌های پایانی

اول) اقتصاددانان مکتب «ریکاردیان» استدلال می‌کنند که مصرف‌کنندگان ۱۰۰٪ کاهش مالیات بدهی مالی را پس‌انداز می‌کنند؛ یعنی کسری بودجه هیچ تأثیری بر پس‌انداز ملی ندارد. مانند بسیاری از اقتصاددانان ما معتقدیم که پس‌انداز خصوصی اضافه‌شده بسیار کمتر از کاهش کامل مالیات است. برای توصیف و نقد موضع ریکاردی، به برنهایم (۱۹۸۷) و گراملیخ (۱۹۸۹) مراجعه کنید.

دوم) حداقل از دهه ۱۹۶۰، اکثر اقتصاددانان موافق بودند که کسری بودجه با افزایش ارزش پول داخلی باعث ایجاد کسری تجاری می‌شود. باین‌حال، در سال گذشته روزنامه‌نگاران و سیاست‌گذاران استدلال کرده‌اند که کسری بودجه باعث کاهش ارزش پول می‌شود. به‌گونه‌ای خاص، سقوط دلار در نیمه اول سال ۱۹۹۵ به‌طور گسترده به دلیل پائین بودن پس‌اندازهای ملی ناشی از کسری بودجه ایالات متحده عنوان شد. یک تیترونیویارک تایمز اعلام کرد: «دلار را نجات دهید: پس‌انداز را تشویق کنید.» آیا می‌توان این دیدگاه اخیر را درک کرد؟ تا آنجا که می‌بینیم، تنها کانالی که از طریق آن کسری بودجه می‌تواند پول داخلی را تضعیف کند؛ افزایش ترس از «کاهش شدید» است که در بخش چهارم این مقاله مورد بحث قرار گرفت. کاهش شدید اعتماد سرمایه‌گذاران می‌تواند باعث کاهش تقاضا برای دارایی‌ها داخلی شود که بر اثر دائمی کسری‌ها غلبه می‌کند اما درست بودن این استدلال در مورد کاهش اخیر دلار تردید وجود دارد. در اوایل سال ۱۹۹۵ احتمال کاهش شدید (دلار) به دلیل افزایش علاقه به تعادل بودجه توسط هر دو حزب سیاسی کاهش یافت. بنابراین، ما گمان می‌کنیم که دیدگاه‌های اخیر درباره کسری بودجه و دلار به‌سادگی نادرست است. از آنجاکه کسری بودجه به‌طور کلی به‌عنوان سیاست‌های غیرمسئولانه نگاه می‌شود، و سوسه‌انگیز است که آن‌ها را به خاطر هر رویداد نامطلوب، حتی در غیاب یک ارتباط منطقی سرزنش کنیم. توجه داشته باشید که اگر کسری بودجه دلار را تضعیف کند، به‌جای افزایش، کسری تجاری نیز کاهش می‌یابد، مفهومی غیر جذاب که در بحث‌های اخیر نادیده گرفته می‌شود.

سوم) بال، المندورف و منکیو (۱۹۹۵) از رفتار تاریخی نرخ رشد و نرخ بهره استفاده می‌کنند و احتمال این رویداد را ۱۰ تا ۲۰ درصد تخمین می‌زنند، با این فرض که نسبت درآمد به بدهی تقریباً در سطح فعلی خود آغاز می‌شود.

چهارم) این محاسبات این واقعیت را نادیده می‌گیرند که محصول حاشیه‌ای سرمایه بالا می‌رود. به‌طور رسمی، این بدان معنی است که اعداد ما تقریباً در مرتبه بالا اثر بر افزایش سهام سرمایه دارد.

پنجم) فلدشتاین (۱۹۹۲) پیشنهاد می‌کند که تقریباً ۲۵٪ کسری بودجه به‌طور معمول توسط کسری تجاری تأمین مالی می‌شود در حالی که شورای مشاوران اقتصادی (۱۹۹۴) ۴۰ درصد را پیشنهاد می‌کنند. در نگاه اول، خلاصه تجربه ایالات متحده بر روی جدول اول نشان می‌دهد. از آنجا که بیشتر سقوط پس‌انداز ملی پس از سال ۱۹۸۲ با کسری تجاری تأمین مالی شد، باین‌حال احتمالاً عوامل دیگری نیز وجود دارد که سرمایه‌گذاری را افزایش داد و کسری تجاری را در این دوره بالا برد. این واقعیت که بازار سهام در طول یک دوره از نرخ بهره واقعی، رونق بالا نشان می‌دهد؛ بیانگر افزایش اعتماد سرمایه‌گذار در مورد سودآوری آینده است.

ششم) همان‌طور که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، این امکان وجود دارد که یک دولت ممکن است تلاش برای اجرای یک طرح پونزی با غلبه بر بدهی‌ها و انباشت بهره انجام دهد. اگر چنین طرحی موفق شود، آنگاه کسری‌ها منجر به مالیات آتی بالاتری نمی‌شود. در این مورد، سیاست کسری در حال اجرا می‌تواند نتیجه دهد. (مطابق) بهبود پارتو، مالیات‌دهندگان فعلی بدون هیچ ضرری برای مالیات‌دهندگان آینده سود می‌دهند. اما این احتمال را نباید به‌عنوان استدلالی به نفع کسری بودجه توصیف کرد. طرح پونزی ممکن است شکست بخورد که در این صورت افزایش مالیات در آینده بسیار بزرگ و دردناک خواهد بود.

هفتم) هرشل گروسمن (۱۹۹۵) استدلال مشابهی را بیان می‌کند.

هشتم) کروگمن (۱۹۹۱، ۱۹۹۲) و سامیرز (۱۹۹۱) درباره کاهش شدید قابل استفاده بحث نموده‌اند.

References

1. Ball, Laurence, N. Gregory Mankiw, and Douglas W. Elmendorf.(1995). "The Deficit Gamble,"
2. NBER Working Paper No. 5015, February.
3. Bernheim, B. Douglas. (1987), "Ricardian Equivalence: An Evaluation of Theory and Evidence,"
4. NBER Macroeconomics Annual 2, pp. 263-304.
5. Council of Economic Advisers (1994). Economic Report of the President.
6. DeLong, J. Bradford, and Lawrence H. Summers (1991). "Equipment Investment and Economic
7. Growth," Quarterly Journal of Economics 106, pp. 445-502.
8. Feldstein, Martin (1992). "The Budget and Trade Deficits Aren't Really Twins," NBER Working
9. Paper No. 3966, January.
10. Charles Horioka (1980). "Domestic Saving and International Capital Flows," Economic Journal 90 , pp. 314-29.
11. Friedman, Benjamin M (1988). Day of Reckoning: The Consequences of American Economic Policy
12. Under Reagan and After, Random House.
13. Gramlich, Edward M (Spring 1989). "Budget Deficits and National Saving: Are Politicians Exogenous?"
14. Journal of Economic Perspectives 3, pp. 23-35.
15. Grossman, Herschel I (May 1995). "American Fiscal Policy in the 1990s," NBER Working Paper No. 5109.
16. Krugman, Paul (1981). "Financial Crises in the International Economy," in Martin Feldstein, ed., The
17. Risk of Economic Crisis. (Chicago: The University of Chicago Press).

18. The Age of Diminished Expectations: U.S. Economic Policy in the 1990s. (Cambridge, Mass.: MIT Press), 1992.
19. Romer, Paul (1987). "Crazy Explanations of the Productivity Slowdown," NBER Macroeconomics Annual 2.
20. Sachs, Jeffrey D., and Felipe Larrain (1993). Macroeconomics in the Global Economy. Prentice Hall.
21. Summers, Lawrence H (1981). "Planning for the Next Financial Crisis," in Martin Feldstein, ed., The Risk of Economic Crisis. (Chicago: The University of Chicago Press)